

عوامل سیاسی انحطاط تمدن‌ها از منظر قرآن

مرتضی محمدی *

چکیده

قرآن کتابی است که عوامل پویایی و شکست اقوام گذشته را برای بشری که پیامش به او می‌رسد، ذکر می‌کند. افزون بر یادآوری انواع انحطاط‌ها، همچنین قرآن کریم به عوامل انحطاط سیاسی یک جامعه و تمدن نیز می‌پردازد تا انسانی که پیام قرآن به او رسیده از آن عوامل درس عبرت بگیرد و آینده تمدن، سیاست و زندگی خود را بر اساس معارف قرآن مصون بدارد. برخی از این عوامل عبارت‌اند از: رهبران نالایق، عدم اطاعت از رهبران راستین، استبداد و خودکامگی، وجود استعمارگران و دشمنان داخلی و خارجی، اختلاف و تفرقه و... که در نوشتار حاضر به تفصیل به آنها پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: تمدن، انحطاط، سیاست، اجتماع، تفرقه.

* . کارشناسی ارشد تفسیر و علوم قرآن، جامعه المصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ العالمیه واحد مشهد مقدس،

Email: mm2afg@gmail.com

مقدمه

هنگامی که تاریخ بشر را مطالعه و یا آثار باقی مانده از گذشتگان را مشاهده می‌کنیم این پرسش مطرح می‌شود که علت از بین رفتن تمدن و شهرهایی که روی زمین بوده‌اند و حال فقط نامی از آن‌ها در دل تاریخ است، چیست؟

آدمی در تاریخ، اقوام، قبایل و سلسله پادشاهانی را می‌بیند که روزی در اوج قدرت و شوکت خویش بوده‌اند و الآن فقط نامی از آن‌ها باقی مانده است و یا یک تکه سنگی که از زندگی، آداب، سنن، نوع حکومت، عوامل شکست و پیروزی، اسارت، نوع پرستش و مناجات و... را در گوشه و کنار کاخ‌ها و یا در دل موزه‌های تاریخ و ملل باقی مانده مشاهده می‌کند، این پرسش برایش به وجود می‌آید چه حکومتی بوده که چنین کاخی را برپا نهاده و دل تاریخ را دریده تا به دست من و شما رسیده است؟ آیا از روی ظلم و ستیز این کاخ بناشده و یا از روی عشق و علاقه؟

این پرسش‌ها نمونه‌ای است که ذهن را به خود مشغول می‌دارد. از طرفی انسان فعلی می‌خواهد از تجربه خوب و بد گذشته به نحو احسن برای روشنایی و بهتر شدن آینده خود استفاده کند، عوامل پویایی تمدن گذشتگان را سرمشق زندگی خود و علل شکست، آنان را، مایه عبرت زندگی خود قرار دهد تا بتواند خود را به کمال مطلوب بندگی برساند و آدمی می‌خواهد خط قرمزهای زندگی‌اش منشأ و حیانی داشته باشد. بهترین منبع و مرجع به پرسش‌ها قرآن است؛ زیرا که به منبع علم یعنی ذات اقدس اله متصل است. قرآن کتابی است که تاریخ تمدن‌ها و جوامع گذشته را نقل می‌کند، عوامل پویایی و شکست اقوام گذشته را ذکر می‌کند. منتها همین مقدار یادآور می‌شود که برای بشری که قرآن به او می‌رسد اسباب هدایت، روشنی و کمال بندگی باشد.

در این خامه سعی شده پاسخ به پرسش‌های زیر پاسخ گفته شود:

عوامل سیاسی انحطاط تمدن‌ها از منظر قرآن چیست؟

نقش علماء فاسد در انحطاط یک تمدن چیست؟





آیا سربلندی از حاکم و رهبر سیاسی دراز بین رفتن یک حکومت مؤثر است؟
نقش دوستی با دشمنان دین در فروپاشی یک تمدن چیست؟
تفرقه و نقش آن در انحطاط جامعه چیست؟
قرآن در این زمینه‌ها چه پاسخی را بیان داشته است؟

فصل اول: کلیات

مبحث اول: تعریف واژگان

گفتار اول: تعریف تمدن

تخلقی به اخلاق اهل شهر و انتقال از خشونت و هجمیه و جهل به حالت ظرافت، انس و معرفت در شهر بودن باش کردن و انتظام شهر نمودن و اجتماع اهل حرفه (دهخدا، ۱۳۳۴ ش، ج ۲، ص ۷۸۰).

تمدن داشتن: دارای تربیت بودن، شهرنشین بودن و در مرحله کامل تربیت اجتماعی قرار داشتن خلاف بربریت (همو، ۱۳۳۴ ش، ج ۲، ص ۷۸۰).

همچنین دکتر معین تمدن را به معنای شهرنشین بودن، به اخلاق و آداب شهریان خوگر شدن، همکاری افراد یک جامعه در امور اجتماعی، اقتصادی، دینی سیاسی و غیره آورده است (معین، ۱۳۶۰ ش، ج ۱، ص ۳۹۶).

تاریخ تمدن نیز درباره تمدن می‌گوید: «عبارت از نظم اجتماعی است که در نتیجه وجود آن خلاقیت فرهنگی امکان‌پذیر می‌شود و جریان پیدا می‌کند، ظهور تمدن هنگامی امکان‌پذیر است که هرج و مرج و ناامنی نباشد» (دورانت، ۱۳۶۵ ش، ج ۱، ص ۷ - ۶).

وی می‌افزاید: تمدن نظامی است اجتماعی که آفرینش فرهنگی را تسریع می‌دهد، همچنین نظامی است که عرف و اخلاق و قانون نگاه‌دارنده آن است و نظامی است اقتصادی که با مداومت، تولید و مبادله برقرار می‌ماند. آفرینش فرهنگی است زیرا برای ابداع، اظهار، آزمون و برخورداری از اندیشه‌ها، ادبیات، رسوم و هنر، آزادی تسهیل فراهم می‌کند، تمدن

ریشه‌ای است پیچ‌درپیچ و زود گسل از روابط انسان‌ها که دشوار به دست می‌آید و آسان تباه می‌شود. (دورانت، ۱۳۶۵ ش، ص ۲۰۶).

تمدن به آبادانی، شهرنشینی، نوع خاصی از توسعه مادی و معنوی که در جامعه بشری رخ می‌دهد.

گفتار دوم: تعریف انحطاط

انحطاط از باب انفعال و ریشه‌اش «حط» هست، حط پائین آمدن یک شیء را از مکان بالا گویند: «حططت الرجل؛ (کجاوه را پایین آوردم)» (اصفهانی، ۱۴۲۶ ق، ذیل ماده حط).

همچنین به فرود آمدن، فروافتادن، پست شدن، به پستی گراییدن، به زیر آمدن، پستی اندیشه، سوی نشیب رفتن، فروآمدن، نزول و انهباط، ره به کجی نهادن چیزی، فرود آمدن نرخ چیزی... نیز آمده است (دهخدا، ۱۳۳۴ ش، ج ۱، ص ۲۵۰).

با توجه به گفتار بالا و نیز وجود معنای اثرپذیری در باب انفعال می‌توان گفت: انحطاط به معنای پذیرش اثر سقوط و از مکانی به مکانی تنزل کردن - در امور مادی و معنوی - هست. بنا به یک تقسیم انحطاط به دو نوع فردی و جمعی بازگشت دارد. حصول بیماری‌های اخلاقی چون حسد، کینه و... یا عدم رسیدن به ارزش‌های اخلاقی این‌ها نمونه انحطاط فردی است که چنین فرد منحط باید به علمای اخلاق رجوع نماید. انحطاط جمعی که در مورد گروه‌ها، احزاب، جوامع، کشورها، تمدن‌ها و... هست خود دارای اقسام و فروع گوناگون چون انحطاط فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و... هست که چنین جامعه منحط را جهت اصلاح به علمای جامعه‌شناسی رجوع داد.

گفتار سوم: تعریف سیاست

سیاست در لغت دارای معانی گوناگون است که از آن جمله «پاس داشتن ملک، حراست و نگهداری، حکم راندن بر رعیت، حکومت و ریاست و داوری، تدبیر و دوراندیشی، قهر کردن و هیبت نمودن، عدالت، اجرای حکم به‌طور عدالت و...» هست (همو، ۱۳۳۴ ش، ج ۱، ص ۳۲۲).



لغت سیاست دارای ترکیبات زیادی همچون سیاست اجتماعی، سیاست جسمانی، سیاست فاضله، سیاست نفسانی، سیاست وجدانی و... سیاست مُدُن هست که بر اساس نیاز نوشتار به سیاست مُدُن می‌پردازیم:

سیاست مدن یکی از اقسام حکمت عملی است و آن علم مصالح جماعتی است که در شهری و در کشوری اجتماع کرده‌اند و بر مبنای تعاون، بقای نوع افراد است و آن خود بر دو نوع است: یکی آن که متعلق به ملک و سلطنت است که علم سیاست نامند و دیگر آنچه متعلق به شرایع آسمانی و احکام الهی و دستور انبیاء و اولیاء است که علم نوامیس نامند (همو، ۱۳۳۴ ش، ج ۱، ص ۳۲۲).

با توجه به تعاریف فوق می‌توان چنین گفت که تمدن عبارت است از جمع شدن عده‌ای از افراد بشر در یک مکان - روستا، شهر، استان، کشور و... - که دارای یک قانون در تمام ابعاد - دینی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و... - هستند که اگر افراد آن جامعه به آن قانون - آسمانی یا بشری - پایبند بوده و عمل نمایند، باعث توسعه مادی و معنوی آن تمدن و افراد آن می‌شود و اگر به آن قانون و شاخص پایبند نباشند، دچار هرج و مرج شده و پایه‌های آن اجتماع سست و رو به کجی و انحراف و رو به انحطاط و تنزل و باعث می‌شود آن جامعه از بین برود.

مبحث دوم: اجتماعی بودن بشر

بی‌تردید، انسان نیازمند زندگی گروهی و حیات اجتماعی است؛ چون اجتماعی بودن لازمه حیات اوست، زیرا زندگی واقعی انسانی آن است که بکوشد اولاً خود هدایت شود و ثانیاً در مقام هدایت دیگران برآید. اگر جاهل است پیش عالم رود و اگر عالم است جاهلان را علم آموزد اگر مریض است پیش پزشک رود و اگر طبیب است بر بالین بیمار آید.

برخی چون خواجه نصیرالدین طوسی معتقدند که واژه انسان از ریشه، «انس» است یعنی خصلت طبیعی او زندگی با هموعان است و ریشه تمدن، مدینه است به این معنا که زندگی اجتماعی جز از طریق تعاون و همکاری یکدیگر امکان‌پذیر نیست (طوسی، ۱۳۷۴ ش، ص ۱۴۰). او ناچار است که در جامعه برای رفع نیازهای خویش باهم نوعان خود زندگی کند.

مبحث سوم: زندگی اجتماعی از نگاه قرآن

قرآن کریم، افزون بر اهتمام به زندگی فردی و توصیه به تربیت شخصی در تهذیب باطنی و تعدیل رفتار ظاهری، بر زندگی جمعی فراوان تأکید دارد و بخش مهمی از آیات الهی در قرآن مجید ناظر بر این مطلب است. دقت و تأمل در آیات قرآن کریم معلوم می‌سازد که این کتاب آسمانی به هر دو جنبه انسان توجه کرده و هیچ افراط و تفریطی در این زمینه ندارد. آنجا که درباره اخلاق فردی و خانوادگی می‌فرماید: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» (تحریم / ۶) یا در تزکیه و تربیت افراد می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (شمس / ۹)؛ «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» (اعلی / ۱۴). در آیات دیگر نیز می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...» (حجرات / ۱۳).

این آیه کریمه سه بخش دارد:

همه انسان‌ها از یک زن و مرد آفریده شده‌اند.

هیچ قبیله‌ای بر قبیله دیگر فخر ندارد.

بیانگر اصل نهایی یعنی ملاک برتری نزد خداست.

پس در این آیه اصل زندگی اجتماعی انسان تثبیت شده است؛ چرا که می‌فرماید: شما فقط آحاد و افراد نیستید؛ بلکه گذشته از جنبه فردی، شما را قبیله بزرگ قرار دادیم. همچنین می‌فرماید: «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» (زخرف / ۳۱).

تقسیم ارزاق ظاهری و معنوی توسط خداوند بر اساس استعدادهاست و چنین نیست که اصل فیض خود را به گروهی مخصوص دهد و به دسته‌ای خاص ندهد؛ بلکه اموال، صفات، قدرت‌ها و خلاقیت‌ها را تقسیم می‌کند تا انسان‌ها یکدیگر را تسخیر کنند، ولی تسخیر متقابل نه یک‌جانبه. در تسخیر متقابل هیچ‌کس بر دیگری فخر ندارد، همان‌گونه که دادوستد فروشنده و خریدار کاری متقابل و بدون فخر است، در تمام شئون اجتماعی میان افراد جامعه چنین روابط متقابل هست.

فصل دوم: عوامل سیاسی انحطاط تمدن‌ها از منظر قرآن

مبحث اول: رهبران نالایق (عالمان و دانشمندان فاسد)

رهبری‌های ناصحیح رهبران و سردمداران از عوامل انحطاط تمدن‌ها به شمار می‌رود. منظور از رهبران و سردمداران، تمام افرادی هستند که به نحوی در تصمیم‌گیری، اجرای برنامه‌ها و یا ساختن افکار در یک جامعه سهیم‌اند. شکی نیست که نقش اصلی و مهم‌تر را در این رابطه رهبر یا رئیس اجرائیات (رئیس‌جمهور) یا مقامات رده‌بالا بازی می‌کنند؛ ولی والیان و حاکمان هر شهر و مسئولان مختلف نیز در رشد و ترقی دادن یا به انحطاط و سقوط کشاندن یک ملت بی‌تأثیر نیستند. اگر رهبری جامعه به دست کسانی باشند که ریاست را شغل خویش قرار داده و آن را مجرای جهت رسیدن به منافع شخصی بدانند، آن جامعه روی سعادت را نخواهد دید.

رسول گرامی اسلام ﷺ همیشه می‌فرمودند: من حکومت و زمام امر را به کسی نمی‌دهم که از من درخواست حکومت و ولایت کند و به کسی که حریص و مشتاق حکومت باشد، فرمانی واگذار نمی‌کنم و به گوش اطرافیان خویش می‌خواند که: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (قصص، ۸۳)؛ ما این دار آخرت را برای آنان که در زمین اراده علو و فساد و سرکشی ندارند مخصوص می‌گردانیم و حسن عاقبت خاص پرهیزکاران است».

رهبری جامعه منحصر به پادشاهان و حاکمان و والیان و به عبارتی گردانندگان امور سیاسی نیست؛ بلکه علما و دانشمندان حتی در صورتی که اجرای امور حکومتی نقشی نیز نداشته باشند، می‌توانند بالاترین سهم را در رهبری جامعه و ساختن و یا انحطاط آن ایفا نمایند. لذا به دو مورد اساسی از موارد رهبری اشاره می‌کنیم:

رهبران فکری و عقیدتی مردم

رهبران سیاسی و حاکمان کشور

اهمیت این دو مورد را در کلام ارزشمند رسول گرامی اسلام ﷺ می‌توان دریافت: «صنفان من امتی اذا صلحا صلحت امتی و اذا فسدا فسدت امتی، قیل: یارسول الله ومن هما؟ قال: الفقهاء و الامراء؛ دو دسته از امت من اگر اصلاح شوند، بقیه امت اصلاح می‌گردند و اگر فاسد شوند بقیه نیز فاسد می‌گردند. سؤال شد: ای رسول خدا! این دو گروه کیان‌اند؟ فرمودند: فقیهان و حاکمان» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۴۹). ترس و رعب و وحشتی را که قدرت‌های فرعون‌ی بر روح و دل مردم حاکم می‌سازند، آگاهان و دانشمندان و روشندان جامعه را هم برکنار نمی‌دارد. در یک چنین نظامی اگر از توده مردم و خلق مستضعف اطاعت و تسلیم جسم و نیروی کارش را می‌خواهند، از آگاهان و هنرمندان، اطاعت و تسلیم روحی و فکری را می‌طلبند و از آن‌ها می‌خواهد تا همه قدرت، اندیشه، ذوق و خلاقیت خود را در خدمت وی - حاکم ظالم - بکار گمارند.

از آنجا که این قشر قبل از دیگران بر حقوق الهی خویش آگاهی دارند و ضرورت آن را با تمام وجود حس می‌کنند، به‌آسانی تسلیم چنین تحمیل ستمگرانه‌ای نمی‌شوند؛ لکن بی‌رحمی‌ها و شکنجه‌ها و کشتارهای ظالمانه و انتقام‌های وحشتناک از هر عنصر مقاوم و آزاده‌ای تدریجاً ترس را بر روح و جان غالب افراد این گروه حاکم می‌گرداند و قدرت برانگیختگی و اصالت انسانی را از ایشان سلب می‌نماید. گروهی برای ادامه حیات و محروم نشدن از مزایای زندگی مادی و بالاتر از آن کسب موقعیت‌های ممتاز در حکومت ظالمانه، وجود و بهره‌مند شدن از ثروت و مزایای قدرت، پس از مدت کم‌وبیش کوتاهی، خود را تسلیم می‌کنند و در خدمت فرعون زمانه درمی‌آیند. اینان حیثیت و شرف خود را فدای مطامع قدرت‌ها می‌نمایند. ذوق، علم و هنر خود را در تحکیم و توسعه قدرت حاکم بکار می‌برند و از این راه در غارت بخشی از ثروت جامعه و دسترنج توده سهیم می‌گردند.

مهم‌ترین وظیفه این گروه توجیه فلسفی و مذهبی حاکمیت مطلقه طاغوت‌ها و فراعنه است. وظایف تعلیم علم و مذهب و تبلیغ و ترویج معمولاً بر عهده این گروه است و از این موقعیت و با استفاده از کلیه تمهیدات و ابزارهای ارتباطی و تبلیغاتی به استعمار مردم می‌پردازند. تجاوز به حقوق و آزادی‌های دیگران، پایمال کردن حق و پوشاندن آن برای رسیدن به موقعیت‌های برتر، اندوختن مال و گستردن ابعاد زندگی مادی و فرورفتن در تجمل و اسراف



و لذت‌جویی و... وظیفه اصلی آن‌ها تحمیل این عقیده بر مردم است که حاکمیت طاغوت امری طبیعی و یا خدادادی است و توده مردم وظیفه‌ای جز اطاعت و بندگی و تسلیم در مقابل اربابان قدرت ندارند: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ (آل عمران / ۲۳)؛ مگر آنان را که بهره‌ای از کتاب به آن‌ها داده شد ندیدی که چون به کتاب خدا دعوت شدند که میان آن‌ها داوری می‌کند گروهی از آنان روی برتافتند و دوری کردند».

قرآن داستان بلعم باعورا را نمونه بارز فساد دانشمندان و عالمان بیان می‌دارد. قرآن در آیاتی داستان یک پیشوای علمی را بیان می‌دارد که در پیمایش راه فراز و فرود، به مرحله عبرت‌انگیزی صعود و آنگاه سقوط کرده است. هم عروج او بهت‌آور است و هم فرود و افولش عبرت‌انگیزش. نخست نشان می‌دهد که او چگونه در پرتو لیاقت و تلاش، موردعنايت خدا قرار می‌گیرد. رابطه‌اش با خدا خالصانه و صمیمانه می‌شود و نعمت دانش و آیات خدا، به او عطا می‌شود؛ اما در مرحله‌ای دیگر به دلیل انحراف فکری و عملی و تحول نامطلوب درونی و گام سپردن در مسیر بیگانگی از آیات خدا، به آفت پیروی از شیطان گرفتار آمده و با تاریک‌اندیشی و دروغ انگاشتن آیات خدا، به صورت دردناک و عبرت‌انگیزی دچار سقوط و انحطاط گشته است: «وَأْتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمَلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرَكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ * سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسُهُمْ كَانُوا بِظُلْمٍ (اعراف / ۱۷۴ - ۱۷۷)؛ تو ای

پیامبر، خبر و سرگذشت کسی را بر آنان بخوان که ما آیات و نشانه‌های قدرت خود را به او دادیم، اما او از آن پوشش کرامت و تقوا و حق‌شناسی برهنه گردید، آنگاه شیطان از پی آن روان گشت و او از گمراهان نگون بخت شد؛ و اگر می‌خواستیم و شایسته‌اش می‌دیدیم جایگاه و مقام او را به وسیله آن نشانه‌ها و دانش‌ها اوج می‌بخشیدیم، اما او با گرایش به دنیا به زمین دل بست و از هوای خویش پیروی کرد؛ بنابراین داستان او همچون داستان سگ هار است

که اگر بر آن بتازی زبان از کام برمی آورد و اگر آن را به حال خود واگذاری بازهم زبان از کام برمی آورد و چنان است که اندرزش دهی یا ندهی، به حق نمی گراید، این وصف گروهی است که آیات ما را دروغ انگاشته اند. اینک تو ای پیامبر این داستان را برای مردم بازگو نما، باشد که آنان درست بیندیشند راستی چه زشت و عبرت انگیز است داستان مردمی که آیات ما را دروغ انگاشته و بر خود و دیگران ستم نمودند».

این سرگذشت مخصوص به دانشمند دنیاپرست و پیشوای فکری تشنه قدرت و شیفته ثروت نیست، بلکه مثالی است برای همه انحصارطلبان و برتری جویان.

مبحث دوم: عدم اطاعت از رهبری

تاریخ بشریت از معرفی جوامعی که در آن ها رهبران راستین در کنار مردمی مطیع و حق شناس، در پی رسیدن به آرمان های والای الهی بوده باشند، عاجز است. از سوئی مشاهده می کنیم که به جز رهبران الهی اغلب پادشاهان و سردمداران، جز ذلت و خواری برای ملت ها نیاوردند و جانب دیگر، آنگاه که خداوند، رهبران الهی خویش را فرستاد، مردم قدر و منزلت آن ها را نمی شناختند و به راه باطل خویش ادامه می دادند و گویا در این مسئله کمتر استثنایی وجود دارد: «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (یس / ۳۰)؛ وای به حال این بندگان که هیچ رسولی برای هدایت آن ها نیامد. جز آنکه او را به تمسخر و استهزاء گرفتند».

نمونه بارز از عدم اطاعت از رهبری، قوم بنی اسرائیل است که از رهبر و رسول خدا موسای پیامبر ﷺ سرپیچی کردند و حضرتش را به انواع استهزاء و تمسخر گرفتند. اوامر و نواهی آن بزرگ مرد را به مرحله اجرا در نیاوردند و برعکس آن با انواع حيله ها، دسيسه ها و بهانه ها پشت به حضرتش نمودند و انواع مختلف تحاريف در دين و شريعت موسی پیامبر ﷺ نمودند و دچار آن انحطاطی در جامعه خود شدند که هیچ یک از جوامع بشری دارای چنین انقراض و افولی

نشده است. انحطاطی همچون گاو پرستی، ادخال اسرائیلیات در متن اصلی شریعت تحریف تورات و...

مبحث سوم: استبداد و خودکامگی

دولت‌ها عموماً در آغاز فرمانروایی و حکومتشان از تمایلات هوی و هوس‌های کشورداری به دور هستند و اگر دولتی به دین الهی اتکا کند و تلاش و سعی‌اش بر آن باشد تا احکام و قوانین الهی را در جامعه پیاده کند، همواره از هوی و هوس‌های کشورداری دور خواهد بود. یکی از هوی و هوس‌های کشورداری، روحیه استیلا و برتری‌جویی و استبداد است که دولت‌ها در ابتدای تشکیل عموماً فاقد آن می‌باشند و در برابر ملتی که آن‌ها را به قدرت رسانده‌اند، تواضع و فروتنی نشان داده، مدافع حقوق آنان بوده، حال ستم‌دیدگان و رنج‌کشیدگان را درمی‌یابند. اینان به راحتی، مردمی را که به دیدارشان می‌آیند می‌پذیرند و هیچ‌گونه تشریفاتی را قائل نمی‌شوند، اما همین که استیلا و قدرتش در تمام ارکان جامعه رسوخ یافت و مستحکم شد، به یگانه‌سالاری می‌گراید و به سبب خودکامگی از مردم بی‌نیاز می‌شود و برای ملاقات‌کنندگان و مراجعین، تشریفات خاصی را به وجود می‌آورد و تا حد امکان سعی می‌کند از عامه مردم دوری جوید و آنان را به درگاه خود راه ندهد.

روحیه استبداد و خودکامگی، به تدریج زمینه را برای زورگویی و ستمگری فراهم می‌کند و چه بسا دولت‌ها از اصل مهم قانون‌گذاری و امرونهی در میان مردم دست برداشته و به سبب نیازمندی به افزایش خراج‌ها و مالیات‌ها و به دست آوردن منافع بیشتر کیفی‌های مالی هم تعیین کنند. در چنین شرایطی ممکن است همه یا اکثر مردم که از تنعم و رفاه کافی هم برخوردار باشند ولی احساس کنند که از سوی خود دستگاه حاکمه یا کسانی که موردحمایت آن دستگاه‌اند، مورد ظلم و تعدی واقع شده‌اند و از بسیاری از حقوق مادی یا معنوی خویش محروم گشته‌اند، به گونه‌ای که از میان رفتن آن ستمگران و متجاوزان آنان را به رفاه و تنعم بیشتری می‌رساند یا حرمت و کرامتشان را برمی‌گرداند، بنابراین تن دادن به ظلم، فرمان‌بری را جایز ندانسته و دست به مقاومت زده و به پا می‌خیزند، در نتیجه اسباب زوال و انحطاط آن دولت را فراهم می‌آورند (معینی نیا، ۱۳۷۹ ش، ش ۲۷، ص ۷۹).

مبحث چهارم: استعمار گران و دشمنان داخلی و خارجی

یکی دیگر از عوامل انحطاط، استعمارگران ملت‌ها می‌باشند. تاریخ اشکال مختلف آن‌ها را در لباس‌ها و رنگ‌ها گوناگون نشان می‌دهد. قرآن فرعون و دار و دسته او را از استعمارگران معرفی می‌کند که نه تنها قوم بنی‌اسرائیل را تحت ستم قرارداد و از آن‌ها بیگاری می‌کشیدند بلکه افکار و اراده آنان را نیز از آن خود می‌دانست: «قَالَ فِرْعَوْنُ اَمْتُمْ بِهٖ قَبْلَ اَنْ اَذْنَ لَكُمْ اِنَّ هٰذَا لَمَكْرٌ مَّكْرُتُمُوهُ فِی الْمَدِیْنَةِ لِتُخْرِجُوْا مِنْهَا اَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ (اعراف / ۱۲۳)؛ فرعون گفت: چگونه بدون دستور و اجازه من به او ایمان آوردید؟ همانا فکری اندیشیده‌اید که مردم این شهر را از شهر بیرون کنید به‌زودی خواهید دانست (که شمارا چگونه کیفر خواهیم داد)».

در جوامع کنونی این استعمار رنگ دیگری به خود گرفته و در کشورهای کمونیستی با سانسور شدید و مرزهای بسته اعمال می‌شود و در کشورهای کاپیتالیستی و سرمایه‌داری غرب در لباس آزادی با در دست گرفتن کلیه وسایل ارتباط جمعی از قبیل رادیو، تلویزیون، مجلات و روزنامه‌ها افکار مردم را به‌شدت استعمار می‌کنند و هر فکر و ایده‌ای که منافع آنان را تأمین کند، به‌صورت تبلیغات فریبنده به خورد مردم می‌دهند و کشورهای مستعمره تحت تأثیر این تبلیغات فریبنده آن‌چنان غرب‌زده می‌شوند که هر فکر و ایده‌ای که غربی‌ها بگویند هر لباس و وسیله‌ای که آن‌ها مصرف کنند، بلافاصله می‌پذیرند و تقلید می‌کنند (پایدار، ۱۳۵۷ ش، ص ۱۲۲).

مبحث پنجم: اختلاف و تفرقه

از عوامل آشفته‌گی جامعه‌ها و انهدام تمدن‌ها و فروپاشی حکومت‌ها، از هم گسیختن رشته اتحاد، تفاهم و همبستگی و همگرایی جامعه و نظام در حراست از منافع و امنیت ملی و ظهور اختلاف و تفرقه در میان توده‌های مردم است.

اگر به فرض، تمدن و جامعه‌ای از یک‌سو دارای بهترین تشکیلات و نظام و آزادمنش‌ترین مدیریت و فرماندهی باشد و از دگر سو تک‌تک افراد آن جامعه و تمدن هر کدام دارای عالی‌ترین

اندیشه و عقیده و آرمان و وجدان رشد یافته بشری باشند و از طرف سوم هم این جامعه کامل‌ترین و جامع‌ترین قوانین سیاسی و اجتماعی را برای اداره امور و شئون خود به کف داشته باشد؛ اما دارای تشکل و تفاهم و روح همبستگی و شعور اجتماعی و خرد همگرایی نباشد و افراد آن بخواهند با تکیه بر اندیشه و وجدان و عقیده، سلیقه و قوت‌های فردی خود، از مدیریت شایسته سرباز زنند و تمرد کنند و متفرق و پراکنده باشند. بی‌تردید اثر این جدایی و تفرق و تکروری، باختن است و محصولی جز شکست، انحطاط و عقب‌ماندگی درو نخواهد کرد.

اما به‌عکس، اگر جامعه و تمدن دیگری، یک‌دهم عظمت‌ها، ارزش‌ها و قوت‌های افراد جامعه مورد اشاره را دارا باشد و از نظر مدیریت و رهبری نیز بسیار ضعیف‌تر و در بعد قوانین و سیستم سیاسی و اجتماعی نیز در سطح غیر مقایسه با جامعه یادشده باشد؛ اما این جامعه از شعور تشکل و درک ضرورت مدیریت و همگرایی بهره‌مند باشند و از تفرقه و پراکندگی و تشتت آراء، تقابل و تخصم به دور و باوجود تنوع اندیشه‌ها و سلیقه‌ها، به‌صورت یکپارچه و متشکل و بااراده جمعی و دلسوزی به جنگ مشکلات و حل معضلات گوناگون اجتماعی قیام کند، بی‌تردید این جامعه در حیات خود موفق بوده و امور و شئون دنیای خود را تأمین خواهد کرد این ثمره طبیعی همگرایی و اتحاد است و آن‌هم نتیجه اختلاف و تخصم و سرکوب و حق‌شکنی.

همان‌طوری که با خروج روح از بدن، اعضاء و سلول‌ها، قدرت دفاع و ادامه حیات را از دست داده و به‌سرعت به‌سوی ازهم‌گسیختگی و به‌هم‌ریختگی و ازهم‌پاشیدگی گام می‌سپارند، در جامعه نیز هنگامی که روح همگرایی، تفاهم، وحدت و برادری از میان رفت و میکروب قتال اختلاف و تفرقه میدان‌دار شد و گسترش یافت و نیروهای کارساز و فعال آن جامعه و تمدن رودرروی هم قرار گرفتند و به خنثی کردن یکدیگر مشغول شدند، چنین جامعه‌ای جز شکست، انحطاط و سقوط چه سرنوشت دیگری می‌تواند انتظار بکشد؟ چنین جامعه و تمدنی جز یکی از این سه سرنوشت سیاه را نباید انتظار کشد:

یا به‌کلی متلاشی می‌گردد و در برابر یک فشار و یک حمله بیگانه درهم‌شکسته می‌شود؛

یا در فرهنگ، اندیشه و آرمان مهاجم ذوب‌شده و هضم می‌گردد و اصالت حیثیت،

موجودیت و هویت خویش را از دست می‌دهد

یا با غلبه ظالمانه در جنگ قدرت و سلطه و ارضای حس خودخواهی بر رقبای خود، از درون همان جامعه آفت‌زده متفرق، یک جامعه علیل و استبدادگری جدیدی ظهور می‌کند. قرآن در آیات متعددی ضمن دعوت به اتحاد و تفاهم و همچنین هشدار نسبت به اختلاف و تفرقه، تنازع و تخاصم و پراکندگی را عامل شکست جامعه‌ها و موجب از بین رفتن نیروها و امکانات و سبب ذلت ملت‌ها قلمداد می‌کند. آیات مربوط به بحث، با توجه به محتوا و پیامشان به چند دسته قابل تقسیم است که از هر دسته‌ای تنها یکی دو آیه را مورد مطالعه و پژوهش قرار می‌دهیم:

الف- دسته نخست، آیاتی است که به صورتی دعوت به همگرایی و تفاهم و یکپارچگی می‌کند و از اختلاف و تفرقه نهی می‌نماید و نقش توحید و تقوا را یادآور می‌شود که چگونه اتحاد بر محور آن می‌تواند دشمنان دیروز را برادران خالص امروز سازد. برای نمونه: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (آل عمران / ۱۰۳)؛ و همگی به ریسمان الهی چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت گران خدا را بر خویشتن به یاد آورید، آنگاه که دشمنان یکدیگر بودید پس خدا دل‌هایتان را به هم پیوند داد و به لطف و نعمت او برادران هم شوید و شما بر لبه گودالی بودید که خدا شمارا از آن رهایی بخشید خدا نشان‌های قدرت خود را این‌گونه برای شما به روشنی می‌نمایاند باشد که ره‌یابید»؛ «وَتَعَاوَنُوا عَلَىٰ الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ... (مائده / ۲)؛ و همواره در راه نیکی و رعایت مقررات و حقوق مردم با یکدیگر همگرایی و همکاری نمایید»؛ «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ... (حجرات / ۱۰)؛ در حقیقت مردم باایمان باهم برادرند پس در میان برادران خود صلح و سازش پدید آورید».

در این آیات و نمونه‌های آن قرآن علت از بین رفتن جامعه را اختلاف و چنددستگی می‌داند و از طرفی وحدت در جامعه را معلول ایمان و تقوای الهی می‌شمرد.



ب- دسته دوم: آیاتی است که تنازع و تخاصم و تفرقه را به طور صریح و روشن موجب ذلت، اسارت و شکست جامعه‌ها و قدرت‌ها عنوان می‌کند و هشدارها دارد که‌ای مردم از این آفت اجتناب کنید: «وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿۴۷﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (انفال / ۴۷ - ۴۶)؛ خدا و پیامبرش را فرمان برید و باهم به کشمکش نپردازید که در نتیجه آن سست و ناتوان می‌گردید و شکوه نیرویتان از میان می‌رود و شکیبایی پیشه سازید که خدا با شکیبایان است و مانند آنان نباشند که باحالت مستی و خودنمایی به مردم، از خانه‌های خویش بیرون آمدند و دیگران را از راه خدا بازمی‌داشتند و خدا به آنچه انجام می‌دهند احاطه دارد».

ج- گروه دیگر آیاتی است که اختلاف‌افکنی را نوعی تاریک‌اندیشی و شرک‌گرایی تلقی می‌کند و هشدار می‌دهد که بیایید از توحید گران باشید و از حرکت‌های شرک‌آلود که تفرقه از آن جمله است اجتناب نمایید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (آل عمران / ۱۰۵)؛ و بسان کسانی نباشید که پس از آنکه دلیل‌های روشن برای آنان آمد پراکنده شدند و با یکدیگر اختلاف کردند و آن‌اند که عذابی سهمگین خواهند داشت»؛ «وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا... (روم / ۳۱)؛ و از شرک‌گرایان نباشد آن افرادی که دین و آئین خود را تکه‌تکه ساختند و هر حزب و گروهی به آنچه نزد خود دارد دل خوش داشت و همان را حقیقت پنداشت».

د- آیاتی که اختلاف و تفرقه ساختن مردم و ایجاد چنددستگی با نام‌ها و عناوین گوناگون و القاب تراشی‌ها را برای بندگان خدا از شگردهای ظالمان و سلطه‌گران قلمداد می‌کند و با این وسیله می‌خواهند بر مردم تسلط و سیطره داشته باشند: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيعًا... (قصص / ۴)؛ به‌راستی که فرعون در روی زمین برتری جست و مردم آن را دسته‌دسته و شقه‌شقه ساخت».

ه- آیاتی که وجود اختلاف و تفرقه را باعث تسلط گروهی بر دیگر گروه‌ها و در نتیجه چیرگی فشار و خشونت بر جامعه و مردم گردد، به‌عنوان عذاب خدا یاد می‌کند: «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انظُرْ كَيْفَ نَصَرَفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (انعام / ۶۵)؛ ای پیامبر بگو، او تواناست که از فراز سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد یا شمارا به‌صورت دسته‌های پراکنده به جان هم اندازد و طعم جنگ و اختلاف را به هریک از شما به‌وسیله دیگری بچشاند، بین چگونه آیات گوناگون را برای آن‌ها بازگو می‌کنیم شاید بفهمند و به عدالت و همگرایی بازگردند».

این تعبیر نشانگر این واقعیت است که مسئله اختلاف و تفرقه در میان جامعه‌ها به‌قدری ویرانگر است که در قرآن در ردیف عذاب‌های آسمانی، صاعقه‌ها و زلزله‌ها قرار گرفته و طبیعی است که این تفرقه ثمره شوم و میوه تلخ عملکرد استبدادی و فساد انگیز و بازتاب و واکنش خودخواهی‌ها، سودجویی‌ها و خودپرستی‌هاست که بدین‌صورت بالای جانشان می‌گردد. از جمع‌بندی آیات می‌توان سنت دیگری از سنن حاکم بر جامعه و تاریخ را دریافت کرد و آن اینک:

هر ملتی که عوامل تفرقه، نفاق و پراکندگی را در کانون جان خود بیوراند و در راه اختلاف گام سپارد، نیروهایش هدر می‌رود، دچار شکست می‌گردد و به‌سوی انحطاط و سقوط سیر می‌کند و این سنتی دیگر از سنن و ضوابط تاریخی در حیات ملت‌ها است.

تفرقه و دوگانگی عامل مهم در سقوط تمدن‌ها و ازجمله تمدن جوامع اسلامی هست. اگرچه بحث ما به تمدن اسلامی منحصر نمی‌گردد؛ ولی اثر زیان‌بار این عامل در انحطاط جوامع اسلامی، بیش از جوامع دیگر مشهود است و این میکروب کشنده در بدن تمدن جوامع اسلامی بیش از دیگر تمدن‌ها موجود بوده است. اگرچه «حکم الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد» اسلام با یک دستور عمومی و اجتماعی جامعه خود را از هر اختلاف فساد انگیزی حفظ کرده است. آنجا که می‌فرماید: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ

بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (انعام / ۱۵۳)؛ این است راه مستقیم من، پیروی از آن کنید و از راه‌های دیگر که موجب تفرقه و پریشانی شماست جز راه خدا متابعت نکنید این است سفارش خدا به شما، باشد که پرهیزکار شوید».

در این آیه چنین بیان شده که اصولاً بنیان اجتماع بر پیروی از راه و روش مستقیم است و افراد جامعه را از ورود در هر راه دیگری منع نموده است و به این ترتیب آنان را از هرگونه پراکندگی به دورنگه داشته و ریشه اتحاد و یگانگی را در بینشان مستحکم ساخته است. دوگانگی و اختلاف بر دو قسم است.

قسم اول آنکه طبیعت بشری نمی‌تواند از آن مبرا باشد و نهی نمودن از آن از قبیل تکلیف بما لایطاق است و آن اختلاف طبایع و سلايق انسان‌هاست. صاحب المنار در رابطه با این نوع اختلاف آیه زیر را می‌آورد:

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (هود / ۱۱۸ - ۱۱۹)؛ و اگر خدا می‌خواست همه ملل و مذاهب خلق را یک امت می‌گردانید ولیکن دائم همه اقوام و ملل دنیا باهم در اختلاف خواهند بود مگر آن کس که خدا به رحمت و لطف خاص هدایت کند - تا حق و حقیقت را دریابند - و برای همین آفریده شدند؛ و کلمه قهر خدا به قسم و لزوم پیوست که از کافران و جن و انس، دوزخ را پر سازد؛ ولی مفاهیم دیگری که در آیه آمده، معنای اختلاف را به نوع دوم سوق می‌دهد. به‌ویژه اینکه بلافاصله پس از «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ» را آورده است.

نوع دوم اختلاف، اختلاف سطح افراد در قدرت و اندیشه و فهم امری، لابد منه است و در آن چاره‌ای نیست. نوع دوم اختلاف همان است که ادیان برای محو آن فرستاده شده‌اند و آن حاکم کردن هواها در دین و احکام آن مضرت‌ترین چیزها برای بشر است؛ زیرا چراغ‌های هدایت را خاموش می‌کند (رشید رضا، ۱۴۲۴ ق، ج ۴، ص ۲۲).

گفتار اول: عوامل به وجود آورنده اختلاف و تفرقه

الف- کفر و عدم ایمان

از مهم‌ترین اسباب تفرقه عدم ایمان به خداوند واحد است. فرد یا جامعه‌ای که خالق خویش را ماده و جهان مادی قرار دهد، از آنجا که امکانات جهان مادی محدود است، هر دسته و گروهی برای رسیدن به آن‌ها از هر وسیله‌ای استفاده می‌جویند و بدین گونه تفرقه و چندگانگی حاصل می‌شود کافران نه تنها در میان خود با یکدیگر جداگانه و غیر متحدند که سعی در جدا ساختن دستورات انبیاء الهی از منبع وحی دارند و به عبارت صریح قرآن سعی در نشان دادن جدای بین خدا و رسولانش دارند: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (نساء/ ۱۵۰)؛ آنان که به خدا و رسولان او کافر شوند و خواهند که میان خدا و پیغمبرانش جدایی اندازند: (که اینان فرستاده خدا نیستند) و گویند ما به برخی از گفتار انبیاء ایمان آورده و به پاره‌ای ایمان نیاوردیم و خواهند که میان کفر و ایمان راهی (از روی هوا و هوس) اختیار کند».

در مقابل پیامبران الهی که در ایمان و اعتقاد به خداوند به نهایت رسیده‌اند، همراه با مؤمنان واقعی به خداوند و فرشتگان و پیامبران ایمان آورده و هیچ اختلاف و دوگانگی در آن‌ها مشاهده نمی‌شود: «أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (بقره/ ۲۸۵)؛ رسول به آنچه خدا بر او نازل کرد ایمان آورده و مؤمنان نیز همه به خدا و فرشتگان خدا و کتب و پیغمبران خدا ایمان آوردند و (گفتند) ما میان هیچ‌یک از پیغمبران خدا فرق نگذاریم و همه یک‌زبان و یکدل در قول و عمل اظهار کردند که ما فرمان خدا را شنیده و اطاعت کردیم پروردگارا ما آمرزش تو را می‌خواهیم و می‌دانیم بازگشت همه به سوی توست».

حضرت امام خمینی در این باره سخنی به این مضمون دارد: «اگر همه انبیاء عالم در یکجا جمع شوند بین آنها اختلافی نیست؛ زیرا هوای نفس بر آنها حکومت نمی‌کند. شاعر می‌گوید: مردان خدا اگرچه هزارند یکی‌اند مردان هوا جمله دوگانه است و سه‌گانه»

ب- عدم تعقل و اندیشه (فردگرایی)

خداوند در وصف منافقان، عدم استقامت آنان را در جنگ‌ها بیان می‌کند و علت آن را پراکندگی دل‌های آنها می‌داند و در آخر عدم تعقل و اندیشه را سبب پراکندگی دل‌ها بیان می‌دارد: «لَا يِقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قَرْيٍ مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكِ بَأْنُهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ (حشر/ ۱۴)؛ (یهودیان از جبن) بر جنگ با شما جمع نمی‌شوند مگر در قریه محکم حصار یا پشت دیوار، دشمنی و کارزار بین خودشان سخت است. (ولی هنگام کارزار با دیگری فرار می‌کنند و) شما آنان را جمع و متفق می‌پندارید، در صورتی که دل‌هایشان سخت متفرق است، زیرا آنان قوم دارای فهم و عقل نیستند». همان‌طور که حضرت امام علی علیه السلام در نهج البلاغه وحدت عزائم را به دنبال وجود بینش‌های نافذ و آگاه می‌آورد: «والبصائر نافذة والعزائم واحدة (ابن ابی الحدید، ۱۳۴۰ ق، خطبه قاصعه، ج ۱۳، ص ۱۷۰) دیده‌ها نافذ و عزم‌ها و مقصودهایشان همه یکی بود».

ج- جدایی و دوری افراد و جمعیت‌ها از یکدیگر از نظر جسمی

جدائی و دوری از نظر جسمی کم‌کم منجر به جدایی روحی و اختلاف در عقاید می‌شود. شاید بتوان از آیه زیر این نکته را نتیجه گرفت: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ (آل عمران/ ۱۰۵)؛ و شما مسلمانان مانند مللی نباشید که پس از آنکه آیات و ادله روشن (از جانب خدا) برای هدایت آنها آمد، باز راه تفرقه و اختلاف پیمودند». بعید نیست که جمله «مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ متعلق به اخْتَلَفُوا» تنها باشد، بنابراین مراد از اختلاف، جدایی از حیث عقیده است؛ چنانکه مقصود از تفرق و جدائی و پراکندگی از حیث بدن‌ها هست جهت مقدم شدن تفرق بر اختلاف آن است که جنبه مقدمه‌ای و آن می‌شود.

زیرا مردم هراندازه در حال اجتماع باشند باهم الفت پیدا می‌کنند و عقایدشان با یکدیگر نزدیک‌تر شده باهم متحد می‌شوند؛ لکن وقتی تفرق داشتند و از یکدیگر جدا شدند، آن دوری و جدائی خواه نا خواه موجب اختلاف مشرب‌ها و مسلک‌ها می‌شود. تا جایی که وحدت و یگانگی به‌طور کلی از میان آنان رخت برمی‌بندد. به‌هر حال معنای آیه این‌گونه می‌ماند که مانند کسانی نباشید که از یکدیگر جدا شدند و از جماعت کناره‌گیری نمودند تا بالاخره آن کناره‌گیری و جدائی موجب اختلاف آنان در ناحیه آراء و عقاید شد. اگر مردمی دست از اجتماع و تعاون برداشتند و از جاده اتحاد اعراض کردند همین خود ظلم و ستمی خواهد بود که با دست خود جلوی راه زندگی آورده و خویشتن را در چاه هلاکت انداخته‌اند (طباطبائی، ۱۳۸۷ ش، ج ۳، ص ۱۰۵).

علاوه بر عواملی که برشمردیم می‌توان به عواملی چون سیاست‌بازی حکام برای به دست آوردن قدرت و سرزمین، نژادپرستی و عصبیت قوم و طایفه، عصبیت و خودرأیی مذاهب و فرقه‌ها در اصول و فروع دین و دسائس دشمنان دین و ملت اشاره کرد (رشید رضا، ۱۴۲۴ ق، ج ۸، ص ۲۱۷). جامعه‌ای که به دور از محور حق و کلام خداوندی به دسته‌بندی و گروه‌گرایی بپردازد، پس از مدتی دچار اختلاف و تفرقه شده که پیامد آن کشمکش و نزاع داخلی است. همین امر قوای جامعه را تحلیل می‌برد و طمع بیگانگان را نسبت به تسلط یافتن بر آن سرزمین برمی‌انگیزد، در پایان چنین وضعی شکستی قاطع در یک جنگ خارجی کافی است که آخرین ضربه را بر موجودات آن کشور فرود آورد و چه‌بسا که هجوم توحش از بیرون با توحشی که در درون به فوران درآمده است، دست‌به‌یکی کنند و تمدن سرزمینی را از بیخ و بن براندازند.

مبحث ششم: مبارزه خشونت‌بار با پیامبران الهی

از آیات متعددی از قرآن کریم چنین دریافت می‌گردد وقتی که در جامعه‌ای کار مخالفت با وحی و پیام خدا و پیام‌رسانان آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب او، از راه وسایل خردمندانه و معمولی مبارزه و گفتمان بگذرد، دامنه رویارویی با پیامبران به نقطه‌ای برسد که مخالفان ستم‌پیشه و تیره‌بخت بخواهند این طیبیان پرمهر و این اصلاح‌گران دلسوز را از شهر و دیار خود برانند و

از خانه و کاشانه خود بی‌شرمانه اخراج کنند و به جرم عدالت‌خواهی و حریت‌طلبی و دعوت به توحید و تقوا و اصلاح نفوس، خونشان را مباح ساخته و به زمین بریزند. چنین جامعه و قدرت ددمنش و منحطی، دیگر شانس بقا و عناصر لازم برای بقا را نخواهد داشت و بی‌تردید از پای درخواهد آمد و با ذلت و خفت متلاشی و به زباله‌دان تاریخ خواهد غلتید؛ چرا که این سنت تغییرناپذیر است: «وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا سَنَةً مِّنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لَسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا (اسراء/ ۷۶)؛ و چیزی نمانده بود که تو را ای پیامبر با نیرنگ و خشونت از این سرزمین برکنند تا تو را از آن بیرون سازند و هرگاه چنین می‌کردند گرفتار مجازات سخت الهی شده و پس از تو جز مدت کمی باقی نمی‌مانند این سنت‌ها در مورد پیامبرانی است که پیش از تو فرستادیم و هرگز برای سنت و منش ما تغییر و دگرگونی نخواهد یافت»؛ «وَكَايْنٍ مِّنْ قَرِيْبَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِّنْ قَرِيْبِكَ الَّتِي أَخْرَجْتَكَ أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ (محمد/ ۱۳)؛ و چه بسیار از شهرهایی که نیرومندتر از شهر تو بودند که تو را به جرم آزاداندیشی و مبارزه با شرک و بیداد و پرستش‌های ذلت‌بار از خود بیرون راند و ما آن‌ها را نابود ساختیم و برای آن‌ها در برابر کیفر ما هیچ یار و یآوری نبود». جریان این سنت را در آیات ۷۸، ۸۴، ۹۰، ۱۰۱، ۱۲۶ از سوره اعراف و آیه ۹۸ از سوره صافات می‌توان دریافت.

مبحث هفتم: سستی در دفاع و جهاد

ادیان الهی مأمورند فطرت انسان‌ها را بیدار سازند و آنان را از ظلمی که نسبت به خویش روا می‌دارند نجات دهند. ریشه و فلسفه تشریح جهاد ابتدایی در اسلام در همین نکته نهفته است، دفاع از امور حتمی الوقوع. به تعبیری از ضروریات عقل و شرع هست؛ یعنی هم وقوع آن را یقین می‌داند و هم اهمیت دادن به آن و انجام‌وظیفه در قبال آن را لازم. قرآن، اسلام و دین توحید را مبنی بر اساس فطرت و قیام‌کننده برای اصلاح انسان‌ها در زندگی می‌داند. همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ

الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (رم/۳۰)؛ پس تو ای رسول، مستقیم روی به جانب آیین پاک اسلام آور و پیوسته از طریق دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است پیروی کن که هیچ تغییری در خلق خدا نباید داد این است آیین استوار حق ولیکن اکثر مردم از حقیقت آن آگاه نیستند». پس اقامه دین و محافظت بر آن از مهم‌ترین حقوق انسانی شرایع هست: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ (شوری/۱۳)؛ خدا شرع و آئینی را که برای شما مسلمانان قرارداد، حقایق و احکامی است که نوح را هم به آن سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آن را سفارش نمودیم که دین خدا را برپا دارید و هرگز تفرقه و اختلاف در دین نکنید».

پس خداوند، جهاد و قتال مؤمنان را زنده کننده دین، فطرت، انسانیت، کمال، حق و عدالت می‌داند؛ یعنی قتال چه به‌عنوان دفاع از مسلمانان یا از بیضه اسلام و یا قتال ابتدایی باشد، درهرحال دفاع از حق انسانیت در زندگی است؛ زیرا در شرک به خداوند، هلاک انسانیت و مرگ فطرت نهفته است و در جنگ که دفاعی است از حق انسانیت، اعاده حیات پس از مرگ آن است (طباطبائی، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۶۶).

با این بیان، اهمیت دفاع و جهاد در راه دین روشن می‌گردد. قرآن در مورد تحریض و تشویق به انجام و هشدار نسبت به عاقبت ترک این امر مهم، آیات زیادی دارد. در اینجا به یک آیه که سرانجام ترک جهاد و سستی در آن هشدار داده شده است، استفاده می‌کنیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ * إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (توبه/ ۳۸ - ۳۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید جهت چیست چون به شما امر شود که برای جهاد در راه دین

بی‌درنگ آماده شوید، به خاک زمین دل بسته‌اید؟ آیا راضی به زندگانی دنیا عوض حیات ابدی آخرت شده‌اید؟ در صورتی که متاع دنیا در برابر عالم آخرت اندک و ناچیز است بدانید که اگر در راه دین خدا برای جهاد بیرون نشوید خدا شمارا به عذابی دردناک معذب خواهد کرد و قومی دیگر برای جهاد به جای شما برمی‌گمارد و شما به خدا زبانی نرسانیده‌اید و خدا بر هر چیز تواناست».

مطلب دیگری که در اینجا مهم است اینکه وسایل و اسباب جنگی در جنگ‌ها، اگر از نیروی انسانی اهمیت بیشتری نداشته باشد، دارای ارزش کمتری نیست؛ لذا از اوامر الهی در قرآن تهیه عده و عده کافی برای مقابله با دشمن است: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ (انفال / ۶۰)؛ و شما در مقام مبارزه با آن‌ها خود را مهیا کنید و تا آن حد که توانید آذوقه و آلات جنگی و اسباب سواری برای تهدید دشمنان خدا و دشمنان خود فراهم‌سازید و بر قوم دیگری که شما به دشمنی آن‌ها آگاه نیستید و خدا به آن‌ها آگاه است نیز مهیا باشید و آنچه در راه خدا صرف می‌کنید او تمام را عوض خواهد داد و هرگز به شما ستم نخواهد شد».

مرحوم علامه طباطبایی؛ ذیل همین آیه می‌فرماید:

«اعدوا به معنای تهیه شیء برای رسیدن به شیء دیگر است و قوه به هرآن چه عملی با آن انجام شود، گویند و در جنگ به انواع سلاح‌ها، مردان جنگی، پادگان‌های نظامی و... که به وسیله آن‌ها امور جنگ اداره شود قوه گویند... در این آیه به آماده شدن مؤمنان تا نهایت توانشان برای مقابله با دشمنان موجود و یا مفروض سفارش شده است جامعه اسلامی نمی‌تواند با افراد یا اقوام مختلفی که دارای افکار و طبایع مختلف‌اند در ارتباط نباشد و به وجود آمدن تضاد و تخالف بین جوامع بشری و جنگ‌های ویرانگر در میان افراد انسانی امری حتمی و طبیعی است و اینکه فرد انسان در خلقتش به قوایی چون غضب، فکر برای قهر و غلبه، قدرت بدن و... مجهز شده دلیل بر این مطلب است که جامعه اسلامی نیز بر طبق واجب فطری خویش باید دائماً مجهز باشد و هر آنچه در توان دارد برای مقابله با دشمن خویش آماده سازد».

همان‌طور که یأس از پیروزی و ناامیدی از موفقیت در هر کاری می‌کاهد، مست از پیروزی شدن و غرور به نیروی خود داشتن نیز از پیروزی می‌کاهد. نه بالیدن به نیرو و امکانات قبل از جنگ پیروزی آور است و نه بعد از پیروزی بدان دل‌خوش کردن؛ بقای آن را تضمین می‌کند. نمونه بارز آن شکست موقتی لشکریان به خاطر غرور از زیادی جمعیت که در جنگ صفین اتفاق افتاد.

مطلب دیگر اینکه همان‌طور که کمبود نیرو و تسلیحات و عدم برنامه‌ریزی در دفاع و جهاد، از وسایل شکست به شمار می‌رود، عکس آن نیز صادق است؛ یعنی حالت نظامی خشک داشتن و تنها بر اسلحه تکیه کردن، چه بسا به‌جای پیروزی شکست بیاورد. اگر سستی در جهاد و دفاع در جامعه رخ داد، انسانیت، کمال، حق و عدالت و فطرت آدمی پایمال می‌شود. وقتی که فطرت آدمی و انسانیت چراغش خاموش و یا کم سو شد، شرک در جامعه و زیر بار ذلت دشمنان رفتن در جامعه رخ می‌دهد. وقتی این دو در جامعه نمایان شد، آن‌وقت است که جامعه منحط و متزلزل می‌شود و رو به انقراض و فراموشی سپرده می‌شود (طباطبائی، ۱۳۸۷ هـ - ش، ج ۹، ص ۱۱۴).

مبحث هشتم: دوستی با دشمنان دین

دوستی با دشمنان دین، اختصاص به ملت ندارد و این دولت‌ها و سردمداران هستند که طرح دوستی با اجانب را می‌ریزند. هم چنانکه حاکمان سرزمین‌های اسلامی در جهان کنونی این‌گونه‌اند؛ ولی از آنجا که سکوت و همکاری ملت‌ها با حکومت‌های طاغوت، قدرت باطل آن‌ها را بر پا نگه می‌دارد، این اشکال را متوجه ملت می‌دانیم و پیرامون آن از نهی قرآن آیاتی را می‌آوریم. قرآن در موارد متعدد، مسلمانان را از دوستی با دشمنان دین بر حذر می‌دارد: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (آل عمران / ۲۸)؛ نباید اهل ایمان مؤمنان را وا گذاشته و از کافران دوست گیرند و هر که چنین کند، رابطه او با خدا قطع گردد مگر برای در حذر بودن از شر آن‌ها و خدا شمارا از عقاب خود می‌ترساند (و بدانید که)



بازگشت همه به سوی خدا خواهد بود». از ظاهر آیه چنین به دست می‌آید که خداوند از کسی که کافران را دوست یا سرپرست بگیرد، بری هست و هر کس که خدا از او بری شد، کافر است. این گفتار توسط آیاتی دیگر تأیید می‌شود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (مائده / ۵۱)؛ ای اهل ایمان یهود و نصاری را به دوستی مگیرید، آنان بعضی دوستدار بعضی دیگرند و هر که از شما مؤمنان با آن‌ها دوستی کند (در کفر و ستمگری) به حقیقت از آنان خواهد بود و همانا خداوند ستمکاران را هدایت نخواهد کرد».

جامعه‌ای که افراد آن دوستدار دشمنان خدا، ستمگر و ظالم باشد؛ از چنین جامعه‌ای خداوند بری است. وقتی که خداوند از جامعه رو برگرداند و نظر لطف به آن جامعه نداشته باشد، معلوم است چنین جامعه‌ای نه هدایت خواهد شد نه سر از جای درمی‌آورد. همه آن‌ها ظالم و در ظلمت جهل و نادانی به سر می‌برند و رو به انحطاط و افول می‌روند.

گفتار اول: اقسام دوستی با دشمنان دین

- ۱- رضایت به کفر آن‌ها داشتن؛ در این صورت شخص، خود نمی‌تواند مسلمان باشد؛ زیرا رضایت به کفر، کفر است.
- ۲- از طریق دین خود را به کافران نزدیک کردن؛ مثل تأویل آیات خدا و احادیث انبیاء، به طوری که با خواسته‌های دشمنان دین موافق و با اصول دین و مذهب مخالف باشد. اگر این کار را با علم انجام دهد، بلاشک این عمل خود کفر محسوب می‌شود.
- ۳- جاسوسی کردن برای دشمنان دین خدا بر ضد مؤمنان؛
- ۴- دوستی با اهل کفر در حالی که می‌داند آن‌ها با مؤمنان در جنگند و برای دلیل ساختن و سرقت ثروت‌های آنان نقشه می‌کشند، این شخص نیز گناه کار و شریک ظلم است.
- ۵- استفاده از کفار غیر حربی علیه کفار حربی؛ این استعانت به اجماع دانشمندان جایز است. اهل تاریخ و تفسیر گواهانند که پیامبر اسلام، با قبیله خزاعه که مشرک بودند، پیمان



بست و از صفوان بن امیه قبل از اسلام آوردنش کمک گرفت و علیه قبیله هوازن به کاربرد. همان‌گونه که از یهود بنی قینقاع کمک گرفت و مقداری مال به آن‌ها داد.

۶- با کافر به خاطر اسباب عادی مألوف مثل همسایگی، هم خلقی، هم کلاسی، مشارکت در حرفه و تجارت و... رفاقت داشتن تا جایی که به دین لطمه‌ای نزنند. این صداقت به اجماع جایز است؛ زیرا دوستی با کفار در صورتی حرام است که وقوع در حرام از آن حاصل شود و وقتی معصیتی نباشد حرمت هم نیست؛ بلکه خداوند سبحان به دوستی و الفت میان مردم امر فرموده است، بدون اینکه به دین یا ملت آن‌ها نظر داشته باشد. خداوند می‌فرماید: «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۷﴾ لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (ممتحنه/ ۸ - ۷)؛ امید است که خدا میان شما و دشمنانتان دوستی برقرار کند و خدا بر هر کار قادر و آمرزنده و مهربان است، خدا شما را از دوستی آنان که با شما در دین قتال و دشمنی نکرده و از دیارتان بیرون ننمودند، نهی نمی‌کند تا بی‌زاری از آن‌ها جویید، بلکه با آن‌ها به عدالت و انصاف رفتار کنید که خدا مردم با عدل و داد را بسیار دوست دارد».

۷- تقلیدهای کورکورانه در مسائل مختلف از کفار و بیگانگان، به طوری که غرب‌زدگی در میان بسیاری از ملل مسلمان جهان سوم شیوع دارد و از آداب و رسوم و فرهنگ آن‌ها تقلید می‌شود و به این تقلید مفتخرند، این خود نوعی از دوستی و ولی قرار دادن کافران است که ثمری جز ذلت و خواری ندارد.

۸- زمام امور سیاست، فرهنگ، اقتصاد و تمام سرمایه‌های وطن خویش را به دست کافران سپردن و از آن‌ها تبعیت تمام داشتن؛ و این شیوه اغلب حکام سرزمین‌های اسلامی در حال حاضر است. آن‌ها نه تنها سران پر قدرت کفر را ولی و پیشوای خود می‌دانند که در حد پرستش برای آنان ارزش قائل‌اند.

نتیجه

انسان فعلی می‌خواهد از تجربه خوب و بد گذشته به نحو احسن برای روشنایی و بهتر شدن آینده خود استفاده کند. عوامل پویایی تمدن گذشتگان را سرمشق زندگی خود و علل شکست، انقراض و تجربه تلخ اسلاف را مایه عبرت، زنگ خطر و خط قرمز حیات و زندگی خود قرار دهد تا بتواند خود را به آن کمال مطلوب برساند. آدمی می‌خواهد خط قرمزها و استانداردهای زندگی‌اش منشأ و حیانی داشته باشد. بهترین منبع و مرجع به پرسش‌ها قرآن هست؛ زیرا که به منبع علم یعنی ذات اقدس اله متصل است. قرآن کتاب تاریخ نیست؛ بلکه هدف اصلی آن هدایت بشر، رهایی انسان از ظلمت به روشنایی، رساندن آدمی به کمال مطلوب است.

قرآن کتابی است که تمدن‌ها و جوامع گذشته را نقل می‌کند و عوامل پویایی و شکست اقوام گذشته را ذکر می‌کند. منتها همان مقدار یادآور می‌شود که برای بشری که قرآن به او می‌رسد، اسباب هدایت و روشنی باشد. در بین قصص و یادآوری امم گذشته علاوه بر عوامل پویایی یک جامعه و تمدن به عوامل فراموشی و انحطاط جوامع نیز می‌پردازد و همچنین علاوه بر یادآوری انواع انحطاط‌ها به عوامل انحطاط سیاسی یک جامعه و تمدن نیز می‌پردازد که خود نوعی تذکر و یادآوری برای امت‌های است که قرآن به آن‌ها می‌رسد تا از آن عوامل درس عبرت بگیرند. وقتی به عوامل انحطاط سیاسی یک جامعه از دید و منظر قرآن توجه می‌کنیم، قرآن به عواملی همچون رهبران نالایق، عدم اطاعت مردم از رهبری جامعه، استبداد و خودکامگی، استعمار گران خارجی، سستی در دفاع از آرمان و وطن، دوستی با دشمنان و عدم شناخت صحیح دوست و دشمن اشاره می‌نماید.

البته این خامه مدعی نیست که همه عوامل انحطاط سیاسی یک جامعه از منظر قرآن را به‌طور کامل بیان کرده است؛ بلکه مدعی است این آغاز کار برای قرآن‌پژوهان و پژوهشگرانی است که در میان رشته‌های قرآن و علوم سیاسی و قرآن و علوم اجتماعی هستند.

منابع

- قرآن الکریم.
- ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد، (۱۳۴) ج ۱۳، شرح نهج البلاغه، مصحح محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چ ۱.
- اصفهانی، راغب، (۱۴۲۶) مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، طلیعه النور، چ ۱.
- پایدار، دکتر حبیب الله، (۱۳۵۷) حیات و مرگ تمدن‌ها، تهران: انتشارات قلم - دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- دورانت، ویل، (۱۳۶۵) تاریخ تمدن، ترجمه احمد بطحائی و ... تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چ ۱.
- دورانت، ویلیام جیمز، (۱۳۶۵) درآمدی بر تاریخ تمدن، Willam James و Durant، مترجم بطحائی، احمد، تهران: ناشر سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۳۴) لغت نامه، تهران: چاپخانه دانشگاه تهران، چ ۲.
- رشید رضا، سید محمد، (۱۴۲۴) تفسیر المنار، قم: دارالفکر، چ ۴.
- طباطبائی، سید محمدحسین، (۱۳۸۷) المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۲۷.
- مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳) بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ ۳.
- معین، محمد، (۱۳۶۰) فرهنگ لغت، تهران: سپهر، چ ۵.
- معینی نیا، مریم، (۱۳۷۹) آسیب شناسی تمدن‌ها بر اساس شواهد قرآنی، مجله بینات، ش ۲۷.

